

سنیا پرسید: «از کجا می‌دانی؟ این جا خیلی تاریک است و من نمی‌توانم آنها را ببینم.» لوکا گفت: «هر چیزی وقت حرکت، صدای متفاوت و مخصوص به خودش را ایجاد می‌کند. من می‌توانم صدای پای گراز را تشخیص بدهم.»

سنیا شگفت زده شد. برای او، صداهایی که می‌شنید درهم و غیرقابل تشخیص بود، اما لوکا می‌توانست هر موجودی را فقط از روی صدای قدم‌هایش شناسایی کند.

سنیا پرسید: «چطور آنها را یاد گرفتی؟»

«من نمی‌توانم ببینم، اما می‌توانم بشنوم، بنابراین به هر چیزی که می‌شنوم بیشتر توجه می‌کنم.»

«چقدر هیجان‌انگیز!» این جمله را سنیا فریاد زد.

